

Why are women more religious than men? A research among Muslim Iranians

Mohammadreza Taleban *

Associate Professor of Sociology, Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran, Iran.

Abstract

The sociological and psychological texts of religion and the descriptive data from numerous surveys and researches in different societies, including Iran, all indicate that in a wide range of measures, women are more religious than men. Nevertheless, explaining why is still a scientific puzzle. In the present research paper, we first try at the theoretical level with an analytical review of the theoretical explanations related to the religious gender gap in the sociological literature, to extract and formulate the main arguments of the theories of structural location, deprivation, socialization, and risk preferences/risk aversion in the form of research hypotheses. Then, at the empirical level, for confront these hypotheses with the data obtained from the national population of Iranian Muslims, the degree of conformity and correspondence of these theoretical predictions with the data and empirical evidence was evaluated and judged. The results of the research provided empirical support for theories of deprivation, socialization, and risk preferences/risk aversion; while structural location theory could not be empirically supported.


Keywords: Religious Gender Gap, Structural Location Theory, Deprivation Theory, Socialization Theory, Risk Preferences/Risk Aversion Theory .

* Corresponding Author: qtaleban@yahoo.com

How to Cite: Taleban, M. (2021). Why are women more religious than men? A research among Muslim Iranians, *Quarterly Journal of Social sciences*, 28(93), 129-163.



چرا زنان دین دارتر از مردان اند؟ پژوهشی در میان ایرانیان مسلمان

محمد رضا طالبان  * دانشیار جامعه‌شناسی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

متون جامعه‌شناسی و روانشناسی دین و داده‌های توصیفی به دست آمده از پیمایش‌ها و تحقیقات متعدد در جوامع مختلف، از جمله ایران، همگی حکایت از آن دارند که در طیف وسیعی از سنج‌ها، زنان مذهبی‌تر از مردان هستند. با وجود این، تبیین چرایی آن هنوز یک معمای علمی محسوب می‌شود. در مقاله پژوهشی حاضر، ابتدا تلاش گردید در سطح نظری با مروری تحلیلی بر تبیین‌های نظری مربوط به شکاف جنسیتی مذهبی در ادبیات جامعه‌شناسی، استدلال‌های اصلی تئوری‌های جایگاه ساختاری، محرومیت، جامعه‌پذیری و ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی در قالب فرضیات تحقیق، استخراج و فرموله شوند. سپس، در سطح تجربی تلاش گردید تا با مقابله این فرضیات با داده‌های حاصل از جمعیت ملی مسلمانان ایرانی میزان انطباق و تناظر فرضیات یا پیش‌بینی‌های نظری مزبور با داده‌ها و شواهد تجربی مورد ارزیابی و داوری قرار گیرد. نتایج تحقیق، حمایت‌های تجربی برای نظریه‌های محرومیت، جامعه‌پذیری و ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی به ارمغان آورد؛ در حالی که نظریه جایگاه ساختاری نتوانست از حمایت تجربی برخوردار گردد.

کلیدواژه‌ها: شکاف جنسیتی مذهبی؛ نظریه جایگاه ساختاری؛ نظریه محرومیت؛ نظریه جامعه‌پذیری؛ نظریه ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی.

طرح مسأله

سخنی به‌گزار نرفته اگر گفته شود که یکی از اجماعی‌ترین یافته‌های منبعث از تحقیقات روانشناسی و جامعه‌شناسی دین در این گزاره منعکس شده است که زنان مذهبی‌تر از مردان‌اند. در حقیقت، متون جامعه‌شناسی و روانشناسی دین و داده‌های توصیفی به‌دست‌آمده از پیمایش‌ها و تحقیقات متعدد در جوامع مختلف، از جمله ایران، همگی حکایت از آن دارند که در طیف وسیعی از سنجه‌ها، زنان مذهبی‌تر از مردان هستند (Asadi et al: 1980, Mohseni: 1996, Serajzadeh: 2004, Taleban: 2013, De Vaus & Ian McAllister: 1987, Thompson,: 1991, Miller & Hafman: 1995, Francis: 1997, Miller & Stark: 2002, Noris & Inghart: 2008, Trzebiatowska & Bruce: 2012, Hafman:2019, Li et al: 2020). این یافته ثابت تجربی، برخی دین‌پژوهان را به این نتیجه رساند که شکاف جنسیتی در دین‌داری به نفع زنان، تعمیمی جهانشمول در سرتاسر جهان بوده و در طول قرن‌ها ادامه داشته است. در همین راستا بود که جامعه‌شناس برجسته دین، رادنی استارک و همکارانش تلاش نمودند تا درستی این گزاره تعمیمی را به‌طور تاریخی برای قرون وسطی، مسیحیت اولیه، یونان و روم باستان نشان دهند (Stark & Bainbridge; 1985, Finke & Stark: 1992, Stark: 1996 & 2002).

استارک، ماحصل مطالعات تاریخی خویش را در پاراگراف زیر جمع‌بندی نموده است: تا آنجا که در سرتاسر تاریخ شناخته‌شده و ثبت‌شده بشری منعکس گردیده است، کیش‌ها و جنبش‌های مذهبی، زنان را بسیار موفق‌تر از مردان جذب خود کرده‌اند، به‌جز در مواردی که خود آن مذاهب، زنان را از عضویت خویش خارج کرده بودند. اگرچه در تمامی سنت‌ها و جنبش‌های مذهبی در طول تاریخ این مردان بودند که مناصب رهبری را در اختیار داشتند، اما زنان ستون فقرات اصلی در میان اعضای عادی بسیاری از جنبش‌ها و فرقه‌های مذهبی محسوب می‌شدند (Stark, 2002: 495).

در قرون اخیر نیز که داده‌ها بسیار قابل اعتمادترند، تغییری جدی در این شکاف دین‌داری به نفع زنان ایجاد نگردید. بر اساس گزارش‌های سرشماری آمریکا از اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، زنان در اکثر فرقه‌های مذهبی بسیار بیشتر از مردان عضویت داشتند

(Stark & Bainbridge, 1985, 1997). البته، نباید پنداشت که زنان عمدتاً مستعد پیوستن به جنبش‌های مذهبی جدید یا فرقه‌های بدعت‌آمیز و انحرافی هستند. واقعیت غیرقابل کتمان آن است که زنان عضو در گروه‌های مذهبی سنتی و مستقر در جوامع مختلف نیز بسیار بیشتر از مردان‌اند. در حقیقت، سالنامه‌های فرقه‌های مذهبی و داده‌های موجود در سرشماری‌های مذهبی به‌خوبی بازنمای این واقعیت‌اند که در هر گروه مذهبی نسبتاً بزرگ در جهان مسیحی غرب، اعضای زن خیلی بیشتر از مردان‌اند و مقدار این اختلاف نیز معمولاً قابل توجه می‌باشد. این اختلاف عضویت مذهبی با یافته‌های تحقیقات پیمایشی نیز پشتیبانی شده‌اند. از همان روزهای اولیه کار موسسه گالوپ برای انجام نظرسنجی از آمریکاییان از دهه ۱۹۳۰ میلادی، گویه‌هایی راجع به دین نیز وجود داشت. جالب آن‌که، در تمامی این پیمایش‌ها نشان داده شد که زنان بیشتر از مردان به عضویت کلیسا درآمده و به آنجا می‌روند، بیشتر نیایش می‌کنند و کتاب مقدس را می‌خوانند، بیشتر به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشته و می‌گویند که دین بخش بسیار مهمی از زندگی آن‌هاست. همچنین، با گسترش استفاده از پیمایش‌ها در اروپا و آمریکای لاتین نیز همین اختلافات اساسی جنسیتی در زمینه دین‌داری مشاهده شده و الگوی مزبور همچنان پابرجا باقی مانده است (Argyle: 1959, Beit-Hallahmi & Argyle: 1997, Furseth & Repstad: 2006).

البته، این یافته‌های تجربی همگی با تمرکز بر الگوهای دین‌داری در کشورهای اروپایی و آمریکایی با جمعیت‌های وسیع مسیحی به‌دست آمده بود و معلوم نمی‌کرد که زنان به‌طور جهان‌شمول در سراسر ادیان و مذاهب بشری، متدین‌تر از مردان هستند. ولی به تدریج با انجام موج‌های مختلف پیمایش جهانی ارزش‌ها و با بذل توجه بیشتر به سایر ادیان و کشورهای غیرمسیحی، دامنه تعمیمی الگوی دین‌داری بیشتر زنان نسبت به مردان افزایش یافت. در حقیقت، داده‌های حاصل از پیمایش جهانی ارزش‌ها دسترسی آسانی را برای بسیاری از مقایسه‌های مهم بین‌فرهنگی و بین‌کشوری فراهم نمود. این پیمایش‌ها توسط کمیته‌ای بین‌المللی از دانشمندان علوم اجتماعی طراحی شده و سپس به زبان‌های محلی هر کشور ترجمه شده و توسط سازمان‌های محلی درون همان کشورها اجرا گردیده

است. هدف از این پیمایش‌های بین‌المللی دستیابی به داده‌های کاملاً قابل‌مقایسه از بیشتر کشورهای جهان برای تسهیل تحقیقات تطبیقی در علوم اجتماعی است. در این راستا، استارک (۹-۲۰۰۲:۴۹۷) جداول زیر (جدول‌های ۱ تا ۳) را به‌منظور نشان دادن تفاوت‌های جنسیتی دین‌داری در کشورهای مختلف با سنت‌های مذهبی متفاوت بر اساس داده‌های حاصل از پیمایش جهانی ارزش‌ها در سال‌های ۹۲-۱۹۹۱ و ۹۷-۱۹۹۵ میلادی تهیه و ارائه نموده است. شایان‌ذکر است که قبلاً استارک و گلاک (۱۹۶۸) پس از بررسی داده‌های مختلف از مجموعه مفصل گویه‌های مربوط به اعتقادات و اعمال مذهبی به این نتیجه رسیدند که بهترین سنجه منفرد دین‌داری، پرسش از افراد در خصوص مذهبی بودنشان یا خودپنداره مذهبی است. همین گویه در پیمایش جهانی ارزش‌ها نیز آمده و در جدول ۱ مبنای مقایسه دین‌داری زنان و مردان مسیحی قرار گرفته است.

جدول ۱. جنسیت و دین‌داری در جهان مسیحی

Table 1. Gender and Religiosity in the Christian World

درصد کسانی که اظهار نموده‌اند فردی مذهبی هستند				درصد کسانی که اظهار نموده‌اند فردی مذهبی هستند			
نسبت زنان به مردان	زنان	مردان	کشور	نسبت زنان به مردان	زنان	مردان	کشور
**1.16	84.4	73.1	رومانی	**1.27	73.9	58.4	ارمنستان
**1.48	67.9	45.8	روسیه	**1.15	85.4	74.4	اتریش
*1.13	59	52.3	صربستان	**1.45	67.6	46.6	بلاروس
**1.23	82.7	67.4	اسلواکی	**1.23	76.5	61.8	بلژیک
**1.21	75	62.1	اسلونی	**1.14	71	62.3	بوسنی
**1.34	76.8	57.4	اسپانیا	**1.50	57	37.9	بلغارستان
**1.52	38.1	25	سوئد	**1.11	74.8	67.2	کرواسی
**1.27	62.2	49.1	سوئیس	**1.36	46.7	34.3	جمهوری چک
**1.41	65.6	46.7	اوکراین	**1.29	81.8	63.2	دانمارک
**1.18	76.5	65	کانادا	**1.69	41	24.3	استونی
**1.18	68.4	57.8	مکزیک	**1.43	63.3	44.2	فنلاند

درصد کسانی که اظهار نموده‌اند فردی مذهبی هستند				درصد کسانی که اظهار نموده‌اند فردی مذهبی هستند			
نسبت زنان به مردان	زنان	مردان	کشور	نسبت زنان به مردان	زنان	مردان	کشور
**1.13	87	77.2	آمریکا	**1.13	53.7	47.4	فرانسه
**1.14	86.8	76	آرژانتین	**1.34	67.2	50.1	آلمان
1.05	87.7	83.4	برزیل	**1.29	64.1	49.6	بریتانیا
**1.15	77.9	67.7	شیلی	**1.40	62	44.4	مجارستان
**1.08	88	81.6	کلمبیا	**1.27	83.5	66	ایسلند
*1.07	79.8	74.5	پرو	**1.16	77.5	66.9	ایرلند
*1.06	87.7	82.8	پورتوریکو	**1.14	89.4	78.8	ایتالیا
**1.49	61	40.7	اروگوئه	*1.40	69.1	49.5	لتونی
**1.10	89.7	81.6	ونزوئلا	**1.24	86.5	69.9	لیتوانی
**1.25	65.6	52.3	استرالیا	**1.13	84.7	74.7	مولداوی
**1.23	52.5	42.6	نیوزلند	**1.26	66.8	53.1	هلند
**1.09	87.2	80	فیلیپین	**1.51	55.7	37	نروژ
**1.15	86.8	75.7	آفریقای جنوبی	*1.06	93.3	88	لهستان
-	-	-	-	**1.28	83.5	65.1	پرتغال

*: معنادار در سطح ۰/۰۵؛ **: معنادار در سطح ۰/۰۱

یافته‌های منعکس شده در جدول ۱ حکایت از آن دارند که در یکایک ۴۹ کشور مسیحی مورد مطالعه، درصد بالاتری از زنان در مقایسه با مردان گفته‌اند که فردی مذهبی هستند و به‌جز برزیل، اختلاف دین‌داری زنان و مردان از حیث سنجهٔ مزبور از نظر آماری نیز کاملاً معنادار بوده است.

جدول ۲. جنسیت و دین‌داری در کشورهای آسیایی غیرمسیحی

Table 2. Gender and Religiosity in non-Christian Asian Countries

نسبت زنان به مردان	زنان	مردان	کشورهای آسیایی
ژاپن			
**1.56	31.6	20.3	درصد کسانی که خود را فردی مذهبی می‌پنداشتند

کشورهای آسیایی			
نسبت زنان به مردان	زنان	مردان	
**1.34	39.5	29.4	درصد کسانی که از دین آرامش و نیرو می‌گیرند
*1.06	89.6	84.8	درصد کسانی که دعا یا نیایش می‌کنند
**1.46	56.3	38.6	درصد کسانی که به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشتند
**1.37	66.3	48.4	درصد کسانی که به خدا اعتقاد داشتند
تایوان			
**1.10	76.8	70.1	درصد کسانی که خود را فردی مذهبی می‌پنداشتند
**1.31	76.6	58.6	درصد کسانی که از دین آرامش و نیرو می‌گیرند
**1.22	65.4	53.8	درصد کسانی که به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشتند
**1.18	51	43.2	درصد کسانی که گفته‌اند دین در زندگی‌شان اهمیت دارد
**1.19	83.5	70	درصد کسانی که به خدا اعتقاد داشتند
چین			
*1.34	5.9	4.4	درصد کسانی که خود را فردی مذهبی می‌پنداشتند
**1.60	27.7	17.3	درصد کسانی که دعا یا نیایش می‌کنند
**1.85	21.1	11.4	درصد کسانی که گفته‌اند دین در زندگی‌شان اهمیت دارد
کره جنوبی			
**1.36	58.2	42.9	درصد کسانی که گفته‌اند دین در زندگی‌شان اهمیت دارد
**1.40	54.4	38.6	درصد کسانی که به یک سازمان مذهبی تعلق داشته‌اند
هندوستان			
**1.09	75.9	69.5	درصد کسانی که خود را فردی مذهبی می‌پنداشتند
**1.11	82	74.2	درصد کسانی که از دین آرامش و نیرو می‌گیرند
**1.09	50.4	46.4	درصد کسانی که دعا یا نیایش می‌کنند
**1.24	48.4	38.9	درصد کسانی که به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشتند
**1.08	82	76.3	درصد کسانی که گفته‌اند دین در زندگی‌شان اهمیت دارد
**1.04	95.9	91.6	درصد کسانی که به خدا اعتقاد داشتند

*: معنادار در سطح ۰/۰۵؛ **: معنادار در سطح ۰/۰۱

به همین قیاس، یافته‌های آماری منعکس‌شده در جدول ۲ که اختصاص به آن دسته از کشورهای آسیایی داشته که واجد جمعیت‌های وسیع در مذاهب مختلف غیر مسیحی بودند نیز نشان می‌دهد که در تمامی شاخص‌ها یا سنجه‌های دین‌داری، زنان بالاتر از مردان

بوده‌اند؛ مضافاً بر این که اختلاف نسبت دین‌داری دو جنس به قدری زیاد بوده است که همگی و بدون استثناء از نظر آماری کاملاً معنادار شده‌اند.

جدول ۳. جنسیت و دین‌داری در کشورهای اسلامی

Table 3. Gender and Religiosity in Islamic Countries

نسبت زنان به مردان	زنان	مردان	
آلبانی			
**1.45	51.5	35.5	درصد کسانی که خود را فردی مذهبی می‌پنداشتند
**1.50	62.7	41.9	درصد کسانی که از دین آرامش و نیرو می‌گیرند
**1.99	30.6	15.4	درصد کسانی که به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشتند
**1.38	69.5	50.5	درصد کسانی که گفته‌اند دین در زندگی‌شان اهمیت دارد
**1.12	96.2	85.8	درصد کسانی که به خدا اعتقاد داشتند
آذربایجان			
**1.07	86.3	81	درصد کسانی که خود را فردی مذهبی می‌پنداشتند
**1.11	77.2	69.4	درصد کسانی که از دین آرامش و نیرو می‌گیرند
**1.24	51.9	41.9	درصد کسانی که به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشتند
*1.05	85	81.3	درصد کسانی که گفته‌اند دین در زندگی‌شان اهمیت دارد
*1.02	96.2	94.2	درصد کسانی که به خدا اعتقاد داشتند
ترکیه			
**1.09	77.8	71.2	درصد کسانی که خود را فردی مذهبی می‌پنداشتند
**1.08	91.7	85.3	درصد کسانی که از دین آرامش و نیرو می‌گیرند
1.01	84.5	84.1	درصد کسانی که به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشتند
*1.04	92.6	89	درصد کسانی که گفته‌اند دین در زندگی‌شان اهمیت دارد
*1.03	98.9	95.5	درصد کسانی که به خدا اعتقاد داشتند

*: معنادار در سطح ۰/۰۵؛ **: معنادار در سطح ۰/۰۱

همچنین، داده‌های مربوط به دین‌داری زنان و مردان در کشورهای اسلامی آلبانی، آذربایجان و ترکیه که در جدول ۳ منعکس شده نیز دلالت بر این واقعیت دارد که در آلبانی و آذربایجان، زنان در همه شاخص‌ها یا سنجه‌های پنج‌گانه دین‌داری کاملاً مذهبی‌تر از مردان بوده‌اند. ولی در ترکیه، در شاخص «اعتقاد به زندگی پس از مرگ» تفاوت

معناداری میان زنان و مردان مشاهده نشده است (اگرچه در همین شاخص اعتقادی نیز نسبت زنان بیش از مردان بوده؛ ولی اختلاف به قدری نبوده که از لحاظ آماری معنادار شود). با وجود این، زنان مسلمان تُرک در چهار شاخص یا سنجۀ دیگر دین‌داری به طرز معناداری مذهبی‌تر از مردان مسلمان تُرک بوده‌اند.

نتیجه همه مطالب فوق‌الذکر، تأکید بر این نکته است که به نظر می‌رسد اصل دین‌دارتر بودن زنان نسبت به مردان در جوامع مختلف و سنت‌های مذهبی متفاوت مورد مناقشه جدی در مطالعات علمی دین نمی‌باشد، بلکه منبع اصلی مجادله و مناقشه صاحب‌نظران این حوزه معطوف به چرایی یا تبیین این شکاف و ارائه یک مبنای نظری رضایت‌بخش برای توضیح مکفی از دلایل آن بوده است. واقعیت آن است که چندین دهه تحقیقات علمی که منجر به مقدار معتابه‌ای از داده‌ها در جوامع مختلف و مذاهب متفاوت گردید، منجر به درک بیشتر از پیچیدگی‌های مربوط به کشف چرایی و چگونگی ارتباط میان جنسیت و دین شده؛ و به تبع آن، رسیدن به یک تبیین کاملاً رضایت‌بخش و قطعی را در مورد این که چرا زنان معمولاً مذهبی‌تر از مردان‌اند دست‌نیافتنی‌تر کرده است. لذا، اگر گفته شود که این الگوی شکاف جنسیتی در دین‌داری که به‌طور گسترده در سرتاسر جهان و طی قرون متمادی مشاهده شده است، هنوز هم یک معمای علمی محسوب می‌شود، سخن دلالت‌آمیزی بیان شده است (Stark: 2002, Hackett: 2016). البته، تبیین‌های مختلفی برای حل این معما توسط دانش‌پژوهان علوم اجتماعی و روانشناسی ارائه گردیده است که تأکید ما در مطالعه حاضر عمدتاً بر تبیین‌های ارائه‌شده توسط جامعه‌شناسان است.

از سویی دیگر، ادبیات پژوهشی مربوط به شکاف جنسیتی در دین‌داری عمدتاً بر پایه مطالعات انجام‌گرفته در کشورهای توسعه‌یافته و با تمرکز بر دین مسیحیت استوار بوده و توجه نسبتاً اندکی به کشورهای کمتر توسعه‌یافته یا ادیان غیرغربی شده است. لذا، اصلاً مشخص نیست که یافته‌های به‌دست‌آمده از یک چنین تحقیقاتی را تا چه حد می‌توان در مورد سایر کشورها و سایر سنت‌های دینی بالآخر دین اسلام صادق دانست. از این رو،

ضروری دیده شد تا با تمرکز بر کشور ایران که اکثر قریب به اتفاق جمعیت ساکن در آن مسلمان هستند، مطالعه‌ای در خصوص چگونگی ارتباط میان جنسیت و دین در ایران انجام گرفته و تبیین‌های نظری موجود در این ادبیات جامعه‌شناسانه با داده‌های مربوط به مسلمانان ایرانی مورد ارزیابی تجربی قرار گیرند. ولی قبل از بررسی این تبیین‌های نظری ضروری دیده شد تا مسأله تحقیق را در قالب دو سؤال اصلی به شرح ذیل تصریح و فرموله نماییم:

(۱) تا چه حد شکاف جنسیتی در دین‌داری ایرانیان مسلمان وجود دارد؟

(۲) تا چه حد تفاوت‌های اجتماعی میان مردان و زنان ایرانی می‌تواند این شکاف

جنسیتی در دین‌داری را تبیین کند؟

تبیین‌های نظری

با مروری بر ادبیات موضوع به نظر می‌رسد که تا به امروز، چهار مجموعه اصلی از تبیین‌های نظری در خصوص شکاف جنسیتی در دین‌داری توسط دانش‌پژوهان علوم اجتماعی ارائه شده است. البته، قبل از مرور این تبیین‌ها لازم است بر این نکته تأکید شود که تفاوت‌های جنسیتی مشاهده شده در اعمال و اعتقادات دینی به نفع زنان به معنای آن نیست که مردان اساساً دین‌دار نیستند یا از دین‌داری بسیار پایینی برخوردارند. در حقیقت، پایین‌تر ارزیابی کردن دین‌داری مردان به صورت نسبی و در مقایسه با زنان است که معنی‌دار می‌شود. با این حال، نمی‌توان این واقعیت را کتمان نمود که وقتی فقط دین‌داری مردان به عنوان یک قشر یا رسته مورد بررسی قرار گیرد، شاهد واریانس درون‌گروهی نسبتاً بزرگی خواهیم بود که بر این حقیقت دلالت دارد که در میان مردان نیز تفاوت‌های زیادی از حیث التزام به شاخص‌های مختلف دین‌داری وجود دارد.

باری، اولین مجموعه از تبیین‌های نظری را می‌توان ذیل سنت نظری محرومیت قرار داد که شناخته‌شده‌ترین و استانداردترین تئوری دین در تاریخ علوم اجتماعی و تفسیر غالب در تبیین التزام مذهبی توسط جامعه‌شناسان بوده است (Dittes:1971, Bibby & Stark:2003, Furseth & Repstad: 2006, Stolz:2009). در

حقیقت، گروهی از تبیین‌های مرتبط به هم در جامعه‌شناسی دین وجود دارند که همگی معتقدند افرادی که از انواع مختلف محرومیت در جامعه رنج می‌برند، به‌عنوان یک ابزار جبرانی به دین پناه آورده و ملتزم به دین می‌شوند. در همین راستا، جامعه‌شناسان این استدلال را اقامه نمودند که تفاوت سطوح التزام مذهبی افراد، به‌طور متوسط، با تعلقشان به طبقات یا پایگاه‌های مختلف اقتصادی-اجتماعی تقارن دارد؛ به‌نحوی که بیشترین میزان التزام مذهبی در طبقات پایین‌تر یا افراد واجد پایگاه اقتصادی-اجتماعی پایین مشاهده می‌شود. تبیین التزام مذهبی مبتنی بر محرومیت به نظر می‌رسد ریشه در این استدلال نسبتاً ساده قرار دارد که «دین» کارکردی جبرانی و تسکین‌بخش برای افراد رنج‌دیده و محروم دارد. افرادی که احساس محرومیت زیادتری در جامعه می‌کنند، بیشتر احتمال دارد تا گرایش پیدا نمایند که خودشان را در دین غوطه‌ور سازند، چون آن را تسکین‌دهنده آلامشان می‌یابند. پس از آنجا که اقشار محروم‌تر جامعه عموماً از تحصیلات کمتر، امنیت و منزلت شغلی کمتر و درآمد پایین‌تر نسبت به اقشار اجتماعی بالاتر برخوردارند، واجد منابع کمتری برای کنترل جریان رخدادهای فردی و اجتماعی هستند، ضمن آن که بخت و فرصت‌های زندگی کمتر و آسیب‌پذیری بیشتر در مقابل ناپایداری‌های زندگی و ناملازمات شرایط انسانی دارند. در نتیجه، اقشار با جایگاه پایین‌تر در ساختار اجتماعی یا افراد متعلق به پایگاه اقتصادی-اجتماعی پایین در مقایسه با سایر اقشار بالاتر در ساختار اجتماعی، بیشتر به دین روی می‌آورند؛ برای آن که دین با نظام معنایی خاص خود، پاسخ‌هایی تسکین‌بخش به مشکلات رو در روی آن‌ها می‌دهد و می‌تواند فشار و رنج‌شان را بر اساس ارزش‌های متعالی تخفیف دهد و برای‌شان آسودگی و آرامش به ارمغان آورد. از سویی دیگر، افراد متعلق به اقشار بالای جامعه به دلیل دارا بودن منابع و مزایای اقتصادی-اجتماعی گوناگون در جامعه، توانایی بیشتری برای کنترل سرنوشتشان دارند و غالباً در موقعیت اجتماعی‌ای قرار دارند که دستاوردهای زندگی‌شان را در پرتوی موفقیت‌های تحصیلی‌شان، مشاغل خشنودکننده بیشتر و درآمد بالاتر به دست می‌آورند. در نتیجه، آن‌ها چندان احساس نیازمندی به کارکردهای جبرانی دین پیدا نمی‌کنند

(Davidson: 1977, Stolz:2009, Norris & Inglehart: 2011). استنتاج منطقی از استدلال‌های تئوری محرومیت برای مسأله شکاف جنسیتی در دین‌داری آن است که چون زنان از حیث اجتماعی در تمامی جوامع به‌طور متوسط محروم‌تر از مردان بوده و از جایگاه پایین‌تری برخوردار بوده‌اند، بیشتر جذب سنت‌های دینی شده و از دین‌داری بالاتری نسبت به مردان برخوردارند.

یک نسخه خاص از تئوری محرومیت که کاملاً معطوف به تبیین شکاف جنسیتی در دین‌داری طراحی و با عنوان «نظریه جایگاه ساختاری» (De Vaus: 1984, De Vaus &) (Mc Alister: 1987, Becker & Hofmeister: 2001, Cornwall: 2009) ارائه شده است، به تفاوت جایگاه ساختاری مردان و زنان یعنی ترکیبی از وضعیت اشتغال و نقش‌های درون خانواده اشاره دارد. این چارچوب نظری که ادعا شده بر مبنای سنت دورکیمی استوار است، سه محور مهم به‌عنوان فرضیات اصلی دارد. اول، نقش فرزندپروری در زنان باعث پایبندی بیشتر آنان به دین در مقایسه با مردان می‌شود. لازم به ذکر است که بنا به استدلال پارسونز از لحاظ نقش‌های ساختاری مسلط در درون نظام خانواده، جنبه «ابزاری» نقش پدر و جنبه «ابرازی یا اظهاری» نقش مادر بیشتر است. پارسونز تصریح دارد که قلمروی نقش ابزاری پدر با مناسبات نظام خانواده و محیط پیرامون یا خارج سروکار دارد. در حقیقت، نقش پدر معمولاً به رفع نیازهای مربوط به انطباق شرایط، حفظ تعادل و ایجاد مناسبات مطلوب با هدف‌های خارج از محیط خانه مربوط می‌شود. از طرف دیگر، قلمروی نقش ابرازی یا اظهاری مادر بیشتر با امور داخلی خانواده و با مناسبات درونی اعضای مختلف آن سروکار دارد. در حقیقت، نقش مادر معمولاً به تنظیم الگوهای رفتاری و رفع تنش‌های اجزای تشکیل دهنده نظام خانواده یعنی به ارتباطات متقابل، کنترل و توسعه عواطف مربوط می‌شود (Morrisch, 1994: 173). بنابراین، جامعه‌پذیری و تربیت فرزندان که بیشتر جنبه عاطفی و حمایتی دارد غالباً تحت تأثیر مادر است که نقش مربی اصلی درون خانواده را بر عهده دارد و پدر غالباً نقش نان‌آور خانواده را ایفاء می‌کند. ایده محوری در نظریه جایگاه ساختاری مبتنی بر همین نقش‌های سنتی زنانی است که برای

مراقبت از کودکان در خانه می‌مانند. در واقع، این استدلال اقامه شده که پنداشت و احساس مادران به‌عنوان مراقبین و پرورش‌دهندگان اصلی کودکان معمولاً آن است که دین برای فرزندان‌شان خوب است؛ از این روست که مادران برای تربیت و تشویق فرزندان‌شان به دین، خودشان نیز اهتمام بیشتری به امور دینی و فعالیت‌های مذهبی می‌کنند. در حقیقت، از آنجا که ارتباط بین دو نهاد دین و خانواده در جوامع همواره بسیار قوی بوده است، دین‌داری مادران و زنان سنتی که بیشتر به فکر خانواده و تربیت فرزند هستند، بیشتر از مردان است. یک تبیین دیگر در همین راستا آن است که زنان برای مراقبت از کودکان‌شان در خانه می‌مانند و در نتیجه، زمان و فرصت بیشتری برای انجام فعالیت‌های مذهبی دارند، درحالی‌که نقش شغلی مردان معمولاً مانع این امر می‌شود. خلاصه آن که جامعه‌شناسان طرفدار نظریه جایگاه ساختاری چنین استدلال نموده‌اند که زنان و مردان متأهل در ساختار نظام خانواده واجد نقش‌های اجتماعی متفاوتی هستند که به‌عنوان «نقش خانوادگی مادر» و «نقش اقتصادی پدر» توصیف می‌شود. از آنجا که پیوندهای بین دو نهاد خانواده و دین خیلی قوی‌تر از پیوندهای بین دو نهاد اقتصاد و دین است، از زنان و مادرانی که بیشتر و بشدت درگیر نقش خانوادگی‌اند انتظار می‌رود که بیشتر متمایل به دین باشند. یک تفسیر دیگر از همین دیدگاه آن است که نقش فرزندپروری در زنان منجر به انزوا و محرومیت اجتماعی بیشتر زنان می‌شود و التزام به دین یکی از راه‌های غلبه بر چنین محرومیت‌هایی است (Martin: 1967, Glak, Ringer & Baby: 1967, De Vaus & McAllister: 1987, Yanaken: 1990, Francis; 1997).

دوم، استدلال شده است که مشارکت زنان در نیروی کار موجب کاهش دین‌داری آنان می‌شود. لذا، اگر در یک جامعه تعداد کمتری از زنان در مقایسه با مردان در نیروی کار حضور داشته باشند، منجر به آن می‌گردد که زنان آن جامعه بیشتر از مردانشان مذهبی باشند (De Vaus & McAllister, 1987: 473). دلالت منطقی آن، این است که اولاً، دین‌داری زنان شاغل بایستی کمتر از زنان خانه‌دار باشد؛ و ثانیاً، دین‌داری زنان شاغل بایستی بیش از زنان خانه‌دار شبیه به دین‌داری مردان باشد. اگرچه دلایل همبستگی منفی

بین مشارکت در نیروی کار و دین‌داری چندان روشن نیست، اما به احتمال زیاد با نظریه عام سکولاریزاسیون مرتبط می‌باشد. مطابق با استدلال مندرج در نظریه عام سکولاریزاسیون، تعلقات و مشارکت‌های مذهبی افراد با مشارکت هر چه بیشتر آنان در جهان مدرن سکولار کاهش می‌یابد. از آنجا که زنان احتمالاً کمتر به‌طور کامل در این دنیای سکولار مشارکت عملی دارند، حداقل به لحاظ اشتغال در خارج از خانه، نسبت به مردان کمتر سکولار هستند و از دین‌داری بیشتری برخوردارند. همچنین، مشارکت در نیروی کار می‌تواند منابع جایگزینی را برای هویت، علایق، منافع، ارزش‌ها و تعهدات فراهم کند که موجب می‌شود تا هویت دینی از اهمیت کمتری برخوردار گردد. برای مثال، تزویباتوفسکا و بروس (۲۰۱۲) مدعی شدند که دلیل اصلی شکاف جنسیتی در دین‌داری، «تأخر زمانی» در شیوه‌ای است که سکولاریزاسیون یا عرفی‌سازی در دوران مدرن بر مردان و زنان تأثیر گذاشته است. نقش‌های والاتر مردان در نیروی کار و عرصه عمومی به این معنی است که آنان به‌طور کلی زودتر از زنان تحت تأثیر نیروهای سکولارکننده‌ای قرار می‌گیرند که باورپذیری مذهبی را می‌کاهد و دین‌داری را از شرطی لازم برای شهروندی به یک ترجیح شخصی تبدیل می‌کند. آنان بر اساس یک چنین استدلالی نتیجه می‌گیرند که هرچه زنان در کارهای خارج از خانه بیشتر به مردان شباهت پیدا کنند، احتمالاً شباهت بیشتری بین زنان و مردان از نظر سطح دین‌داری پیدا خواهد شد. همین پیش‌بینی توسط وواس، مک‌اندرو و استورم (۲۰۱۳) مطرح گردید مبنی بر آن‌که با رشد هر چه بیشتر مدرنیزاسیون در اروپا، شکاف جنسیتی در دین‌داری به‌طور فزاینده‌ای کاهش خواهد یافت (اما از بین نمی‌رود). ولی استدلال آنان این بود که کاهش این شکاف بیشتر به دلیل افزایش درآمدهای سرانه ملی است تا به دلیل سکولار شدن یا رشد برابری جنسیتی در این جوامع. آن‌ها تصریح دارند که هر چه زنان از طریق رشد افزون‌تر اقتصادی، امنیت بیشتری کسب کنند، جذابیت دین برایشان کم‌رنگ‌تر می‌شود و ارزش‌هایشان از نظر مذهبی با مردان همگراتر می‌شود. این استدلال نظری، خیلی شبیه به نظریه نوریس و اینگلهارت (۲۰۰۴)، (۲۰۱۱) است مبنی بر آن‌که شکاف جنسیتی در دین‌داری را می‌توان به بهترین وجه با

تفاوت جوامع از حیث «امنیت حیاتی»^۱ توضیح داد. زنان غالباً نه به دلیل جنسیت، بلکه به دلیل این که معمولاً در زندگی خود امنیت کمتری را نسبت به مردان تجربه می‌کنند، اهمیت بیشتری به دین می‌دهند. به عبارت بهتر، زنان چون آسیب‌پذیرتر از مردان در برابر مشکلات فقر، بدهی، سلامتی، پیری و عدم ایمنی فیزیکی هستند، اولویت و اهمیت بیشتری به دین می‌دهند، چون دین برای آن‌ها احساس امنیت و خوشبختی را فراهم می‌کند (Norris & Inglehart, 2008).

سوم، نگرش‌های زنان نسبت به کار و ارتباط آن با ارزش‌های خانوادگی نیز ممکن است با سطح بالاتر دین‌داری زنان مرتبط باشد. به عنوان مثال، زنان ممکن است در مقایسه با مردان اولویت بیشتری به زندگی خانوادگی بدهند و از این رو، تعلقات قوی‌تر زنان به زندگی خانوادگی می‌تواند میزان بیشتر دین‌داری آنان را توضیح دهد. این ارتباط می‌تواند به دلیل همخوانی ادراک شده بین ارزش‌های دینی با ارزش‌های خانوادگی باشد؛ یا به این دلیل که زنان خانه‌دار که فقط به کارهای خانواده می‌پردازند، احساس محرومیت از مزایای اجتماعی می‌کنند و برای جبران همین احساس محرومیت است که به دین پناه می‌برند. به بیانی دیگر، زنان به دنبال حمایت اجتماعی از دین هستند تا انزوای بیشترشان نسبت به مردان را که در نتیجه عدم بهره‌مندی از نقش‌های اجتماعی با ارزش‌تر و عدم بهره‌مندی از ارتباطات اجتماعی محل کار تجربه می‌کنند، کاهش دهند (Inger, 1970, Francis, 1997).

مجموعه دوم نظریه‌ها برای تبیین دین‌داری بالاتر زنان نسبت به مردان بر ایده اصلی جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی استوارند و به طور خاص این ایده که تجارب خاص دوران کودکی است که زنان را به عقاید و دل‌بستگی‌های مذهبی سوق می‌دهد. نظریه‌های جامعه‌پذیری نقش‌های جنسی نه از تفاوت‌های فردی در تجربیات روان‌شناختی مردان و زنان بلکه از تفاوت در تجارب اجتماعی شدن آن‌ها آغاز می‌کند. شاید معمول‌ترین تبیین‌ها در این خصوص آن باشد که زنان در مقایسه با مردان از ابتدا دین‌دارتر جامعه‌پذیر می‌شوند. این مضمون به اشکال مختلفی مطرح شده است، اما همه آن‌ها شامل بحث در

خصوص زنانی است که با ویژگی‌هایی بار می‌آیند که متناسب با تربیت یا پرورش‌دهندگی کودکان باشد و سپس این ویژگی‌ها را با دین‌داری پیوند می‌دهند. فرآیند اجتماعی شدن یا جامعه‌پذیری سنتی زنان در اکثر جوامع عمدتاً بر ویژگی‌هایی همچون، سازگاری یا حل مسالمت‌آمیز تعارضات، مطیع بودن، دلسوزی، نرم‌خویی و ملایمت، سلطه‌پذیری، پرورش‌دهندگی و سایر ارزش‌های عاطفی تأکید دارد. این ویژگی‌های خاص نقش زنانه سازگاری بسیار زیادی با ارزش‌های مورد تأکید دین دارند و به همین دلیل، پذیرش دین و التزام مذهبی را در زنان بیشتر محتمل می‌سازند. در مقابل، تأکیدات بیشتر ابزاری و غیرعاطفی بودن در جامعه‌پذیری اولیه پسران باعث می‌شود دین با نقش‌های مردانه کمتر از نقش‌های زنانه سازگاری داشته باشد. پس کل استدلال‌های معمول در نظریه‌های جامعه‌پذیری برای تبیین شکاف جنسیتی در دین‌داری را شاید بتوان در این گزاره خلاصه نمود که «دین‌داری در بطن و متن نقش مادری نهفته است» (Glock, Ringer & Bibby: 1967, De Vaus & McAllister: 1987, Walter & Devine: 1998, Miller & Stark: 2002). دلالت دیگر این استدلال آن است که اگر دختران و پسران در معرض جامعه‌پذیری اولیه یکسانی قرار می‌گرفتند، شکاف جنسیتی در دین‌داری مشاهده نمی‌شد. با این حال، کورن‌وال (۱۹۸۹) در پژوهش خویش به این یافته متعارض دست‌یافت که وقتی عوامل مختلف جامعه‌پذیری نیز کنترل شوند، بازهم تفاوت‌های جنسیتی در دین‌داری باقی می‌ماند.

مجموعه سوم نظریه‌های معطوف به تبیین شکاف جنسیتی در دین‌داری عمدتاً بر بنیان‌های روان‌شناختی استوارند و از این رو، تمرکزشان بجای جامعه روی ویژگی‌های فردی است. این نظریه‌ها را می‌توان در دودسته کلی «تفاوت‌های شخصیتی زنان و مردان» (Walter, 1990) و «گرایش‌های متفاوت جنسیتی» (Thompson, 1991) قرار داد. در تبیین‌های مبتنی بر تفاوت‌های شخصیتی چنین گفته شده است که چون زنان به‌طور طبیعی واجد احساس گناه بیشتری در مقایسه با مردان هستند، برای رهایی از آن بیشتر به دین گرایش پیدا می‌کنند. تبیین دیگر روان‌شناختی این است که زنان مسیحی، خدا را به‌عنوان یک پدر و در هیأت مرد می‌شناسند و بنابراین، دین برای زنان از جذابیت بسیار بیشتری

برخوردار است تا برای مردان (De Vaus & McAllister, 1987: 472). استدلال اصلی نظریه‌های مبتنی بر گرایش‌های متفاوت جنسیتی آن است برای تبیین شکاف‌های جنسیتی در دین‌داری چیزی که از همه مهم‌تر است، داشتن یک دیدگاه یا چشم‌انداز زنانه می‌باشد که بر چگونگی معرفی و نمایش خود و کنش‌های دو جنس تأثیر می‌گذارد. در نتیجه، برای کسانی که دیدگاه زنانه‌تری دارند، مذهبی بودن معنای بیشتری دارد. تامپسون (۱۹۹۱) با داده‌های حاصل از نمونه ۳۵۸ نفری از دانشجویان کارشناسی نشان داد که دین‌داری بیش از زن بودن تحت تأثیر دیدگاه «زنانه» است؛ به عبارت دیگر، داشتن دیدگاه زنانه در تبیین واریانس دین‌داری نمونه تحقیق بیش از متغیر جنسیت بود، به نحوی که دیدگاه «زنانه» بر تمام شاخص‌های دین‌داری مردان نیز به‌طور معناداری تأثیرگذار بود. وی، همچنین نشان داد که وقتی دیدگاه «زنانه» کنترل شود، شکاف جنسیتی مذهبی از بین رفته و دین‌داری زنان و مردان یکسان می‌شود (Tampson, 1991:392). یک تبیین برای یک چنین ارتباطی عبارت از اهمیت پیوستگی‌ها و وابستگی‌ها در دیدگاه زنانه است. در نتیجه، کسانی که گرایش زنانه بالاتری دارند به دنبال پیوند یا ارتباط‌های بیشتر با اجتماعات و روابط بین‌فردی هستند. در مقابل، جهت‌گیری یا دیدگاه مردانه می‌تواند به استقلال، جداسازی و جایگزینی منابع دیگر ارزش دهد. البته، تامپسون اذعان می‌کند که جهت علیت می‌تواند جور دیگری باشد، یعنی این که تجارب مذهبی به‌نحوی بر دیدگاه جنسیتی تأثیر بگذارد و وابستگی و جامعه‌پذیری مذهبی نیز ممکن است بر دیدگاه‌های مردانه تأثیر بگذارد و تفاوت‌ها در دین‌داری را تبیین نماید. با وجود این، چنین تبیین‌هایی هنوز در پاسخ به این سؤال که چه چیزی در گرایش یا دیدگاه زنانه هست که باعث افزایش دین‌داری می‌شود، ناتوان است (Collett & Lizardo, 2009: 215).

مجموعه چهارم از نظریه‌ها، مبتنی بر جدیدترین چارچوب نظری برای تبیین شکاف جنسیتی در دین‌داری است که ریشه در ادبیات جرم‌شناسی دارد: «نظریه ریسک‌پذیری و ریسک‌گریزی»^۱ (Miller & Hoffmann: 1995, Stark: 2002, Miller & Stark: 2002,)
Roth & Kroll: 2007, Collett & Lizardo: 2009, Devine; 2013, Edgell, Frast &
1. Risk Preferences and Risk Aversion Theory

Stewart: 2017, Hoffmann:2019, Li et al: 2020) است. در ابتدا، میلر و هافمن (۱۹۹۵) این استدلال را اقامه نمودند که در ادبیات علوم اجتماعی فقط یک تفاوت جنسیتی دیگر وجود دارد که مشابه شکاف جنسیتی در دین‌داری است: مردان بسیار بیشتر از زنان مرتکب جرم می‌شوند. به همین جهت، آنان به این نتیجه‌گیری مهم رسیدند که تأثیرات جنسیتی بر دین و جرم حیثیات مختلف یک پدیده مشابه‌اند. در گام بعدی، آن‌ها به فهرست رفتارهای پرخطر که توسط مردان انجام می‌شود، بی‌دینی را نیز اضافه نمودند؛ چراکه بی‌دینی به معنای ریسک از دست دادن پاداش‌های بالقوه ماورالطبیعی یا به خطر انداختن خود به مجازات‌های ابدی یا تن دادن به این قمار است که در زندگی پس از مرگ مجازات نخواهند شد. از این‌روست که می‌توان انکار و طرد اعتقادات مذهبی را به‌عنوان رفتار مخاطره‌آمیز تصور نمود (Miller & Hoffmann, 1995: 64). از آنجا که در تحقیقات متعدد جرم‌شناسی به‌طور هماهنگ نشان داده شده بود که احتمال ارتکاب جرم در مردان بسیار بیشتر از زنان است، میلر و هافمن (۱۹۹۵) با وارونه کردن سؤال اصلی در ادبیات مربوط به شکاف جنسیتی در دین‌داری مبنی بر این که «چرا زنان دین‌دارتر از مردان هستند؟» تصریح نمودند که بهتر است بجای آن سؤال، بپرسیم که «چرا دین‌داری مردان کمتر از زنان است؟». در مقام پاسخ به این سؤال بود که میلر و هافمن (۱۹۹۵) تفاوت در نرخ‌های دین‌داری دو جنس را به تفاوت‌های بنیادی ریسک‌پذیری در میان مردان و زنان اسناد دادند. مجموعه قابل‌توجهی از تحقیقات تجربی در جامعه‌شناسی جرم و جرم‌شناسی نشان داده‌اند که اگرچه زنان در بسیاری از جنبه‌های زندگی مخاطرات بیشتری در کمینشان است، ولی کمتر احتمال دارد که رفتارهای ریسکی داشته باشند و خود را درگیر رفتارهای مخاطره‌آمیز کنند (Collett & Rezardo, 2009). پس اولاً، بهتر است بی‌دینی را یک رفتار مخاطره‌آمیز محسوب کنیم؛ چون متضمن خطر از دست دادن پاداش‌های بالقوه ماورالطبیعی و دریافت مجازات‌های ابدی در زندگی پس از مرگ است. ثانیاً، با توجه به این یافته تجربی نسبتاً اجماعی در جرم‌شناسی که مردان تمایل ذاتی بیشتری به ریسک‌پذیری دارند و به‌طور مداوم بیش از زنان در انواع مختلف رفتارهای پرخطر

مشارکت می‌کنند، نتیجه می‌گیریم که مردان بیشتر از زنان تمایل به این قمار دارند که در زندگی پس از مرگ مجازات نخواهند شد و خطر بی‌دینی یا نادیده گرفتن آموزه‌های دینی را می‌پذیرند. در نتیجه همین ریسک‌پذیری بیشتر است که مردان در مقایسه با زنان کمتر مذهبی‌اند؛ به عبارت دیگر، از آنجا که زنان به‌طور کلی ریسک‌گریز هستند، برای اجتناب از مجازات‌های بالقوه ابدی یا نرفتن به بهشت است که بیشتر از مردان به دین متوسل می‌شوند.

فرضیات تحقیق

مطابق آنچه در بخش قبلی اشاره شد، مقاله حاضر با رویکردی جامعه‌شناختی به دنبال پاسخی نظری به این پرسش محوری سامان گرفت که تا چه حد تفاوت‌های اجتماعی میان مردان و زنان ایرانی می‌تواند شکاف جنسیتی احتمالی در دین‌داری آنان را تبیین کند. به همین دلیل، در مقام فرضیه‌سازی برای آزمون تجربی پاسخ‌های نظری مرور شده در این تحقیق، تبیین‌های روان‌شناختی مدنظر قرار نگرفت. از این‌رو، نظریه‌های «جایگاه ساختاری»؛ «محرومیت»؛ «جامعه‌پذیری» و «ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی» مطرح‌نظر قرار گرفت. چهار فرضیه اول که در ذیل آمده است، نظریه جایگاه ساختاری را بازنمایی می‌کند و بر مبنای استدلال‌های نظری مندرج در تئوری مزبور استنتاج گردیده است. همچنین، نظریه استاندارد محرومیت در جامعه‌شناسی دین تأکیدش عمدتاً بر وضعیت آسیب‌پذیر اقشار محروم‌تر جامعه در مقابل ناپایداری‌های زندگی و ناملایمات شرایط انسانی است که دلالت بر دین‌داری بیشتر نزد افراد و گروه‌هایی دارد که از پایگاه اقتصادی-اجتماعی پایین‌تری برخوردار می‌باشند. پس اگر زنان و مردان واجد میزان مشابهی از محرومیت یا پایگاه اقتصادی-اجتماعی یکسانی باشند، نایستی تفاوتی در سطح دین‌داری‌شان مشاهده گردد. از این‌رو، فرضیه پنجم تا حدود زیادی می‌تواند منعکس‌کننده نظریه محرومیت محسوب گردد. بدین ترتیب، هفت فرضیه برای واری‌ت تجربی به شرح ذیل فرموله گردید:

۱- دین‌داری زنان بیش از مردان است.

۲- دین‌داری زنان شاغل کمتر از زنان غیرشاغل است.

- ۳- دین‌داری زنان شاغل نزدیک به دین‌داری مردان شاغل است.
- ۴- دین‌داری مادران یا زنان متأهلی که فرزند در منزل دارند بیشتر از هم‌تایان بدون فرزند است.
- ۵- تفاوت دین‌داری زنان و مردان با کنترل پایگاه اقتصادی-اجتماعی محوشده یا به طرز معناداری کاهش می‌یابد.
- ۶- تفاوت دین‌داری زنان و مردان با کنترل جامعه‌پذیری مذهبی محوشده یا به طرز معناداری کاهش می‌یابد.
- ۷- با مدنظر قرار دادن واریانس ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی، تفاوت دین‌داری زنان و مردان محوشده یا به طرز معناداری کاهش می‌یابد.

روش پژوهش

داده‌های این پژوهش از «پیمایش ملی تدین اسلامی ایرانیان» (Taleban: 2014) اخذشده است. جمعیت تحقیق در این پیمایش ملی مشتمل بر تمامی افراد ۱۸ سال به بالای خانوارهای شهری و روستایی ساکن در ۳۰ استان کشور بود که درنهایت، ۴۹۳۷ نفر نمونه تحقیق را تشکیل دادند که به روش «خوشه‌ای چندمرحله‌ای»^۱ به صورت تصادفی انتخاب شدند.^۲ از میان این نمونه تحقیق، ۹۳/۶ درصد (۴۶۲۰ نفر) شیعه و ۵/۹ درصد (۲۸۹ نفر) سنی مذهب بودند. همچنین، دامنه سنی پاسخگویان بین ۱۸ تا ۹۰ سال با میانگین ۳۵/۴ سال و انحراف معیار ۱۳/۶ بود. در مجموع، کل نمونه تحقیق را ۵۰/۵ درصد مرد و ۴۹/۵ درصد زن تشکیل می‌دادند.

سنججه‌ها

در پژوهش حاضر، متغیرهای ساده زمینه‌ای مندرج در فرضیات تحقیق به صورت بردار

1. Multistage cluster sampling

۲. علاقمندان به آگاهی از چگونگی تعیین حجم و شیوه انتخاب نمونه‌ها از استان‌ها گرفته تا فرد داخل خانوار می‌توانند به صفحات ۶۸ الی ۹۱ کتاب «پیمایش ملی تدین اسلامی ایرانیان» (طالبان ۱۳۹۳) مراجعه نمایند.

دوشقی یا متغیر تصنعی عملیاتی گردیدند: جنسیت (زن = کُد ۱)، وضعیت تأهل (متأهل = کُد ۱)، وضعیت اشتغال (شاغل = کُد ۱)؛ فرزندپروری (داشتن فرزند در خانه = کُد ۱). متغیرهای مرکب که نیاز به مفهوم‌سازی داشتند عبارت از دین‌داری، جامعه‌پذیری مذهبی، پایگاه اقتصادی-اجتماعی و ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی بودند که در ذیل چگونگی عملیاتی‌سازی آن‌ها تشریح شده است.

دین‌داری به‌عنوان میزان التزام عینی و ذهنی فرد به دین اسلام که در مجموعه‌ای از اعتقادات، احساسات و اعمالی که حول خداوند و رابطه با او سامان یافته است، مفهوم‌سازی نظری شد (Taleban, 2005: 528). در واقع، فرض است که دین‌داری افراد بر اساس سه بُعد اعتقادات، احساسات و رفتارهای مذهبی‌شان تجلی می‌یابد. بُعد اعتقادی دین‌داری عبارت است از مجموعه باورهایی که انتظار می‌رود پیروان دین آن‌ها را شناخته، بدان‌ها معتقد بوده و ایمان بیاورند. این بُعد با شش گویه در خصوص اعتقاد به خداوند، پیامبری حضرت محمد (ص)، قرآن مجید، شفاعت پیامبر اسلام و وجود فرشتگان یا ملائکه موردسنجش قرار گرفت. بُعد احساسات دینی در پژوهش حاضر دلالت بر این معنا دارد که در دین اسلام از معتقدان و مؤمنین انتظار می‌رود که عواطف و احساساتی مثل ترس از خداوند، توبه، تقرب به خداوند و امثالهم را تجربه کنند. میزان و عمق این تجارب احساسی را می‌توان برای سنجش بُعد عاطفی دین‌داری بکار برد (Serajzadeh, 2004: 168). این بُعد نیز با هشت گویه در خصوص احساساتی همچون: معنویت خاص حین عبادت، حضور خداوند، ترس از خداوند، توبه، نزدیکی به خداوند، پاسخ خداوند به خواسته‌های فرد، توجه همیشگی به خداوند؛ و همچنین، کمک گرفتن از خداوند، توکل و نذر کردن (نذر کردن غیر از عمل کردن به نذر است. نذر نوعی درخواست نمودن از خداوند است) موردسنجش قرار گرفت. بُعد رفتاری دین‌داری معطوف به انواع کنش‌های خاصی است که از متدینین انتظار می‌رود انجام دهند. در این مطالعه، منظور از بُعد رفتاری دین، اعمال عبادی (مناسک و فرایض دینی) است. منظور از اعمال عبادی کلیه کنش‌های منظم، رمزگونه و استانداردشده معطوف به خداوند یا امر مقدس و متعالی است. در اسلام،

این نوع اعمال دینی معمولاً به دو نوع «فردی» و «جمعی» تقسیم شده‌اند. سنجش اعمال دینی فردی با ۸ سؤال در خصوص نمازهای یومیه، روزه گرفتن، تلاوت قرآن، صدقه دادن و به‌طور فردی دعا یا زیارت‌نامه خواندن صورت پذیرفت. اعمال دینی جمعی نیز با ۸ سؤال در خصوص شرکت در نماز جمعه، نماز جماعت در مسجد یا ادارات، شرکت در مراسم بزرگداشت جشن‌های مذهبی (مثل، مولودی‌ها و اعیاد مذهبی)، شرکت در هیأت‌های مذهبی، شرکت در مراسم تاسوعا و عاشورا، شرکت در مراسم دعا (مثل، دعای کمیل، دعای توسل، زیارت عاشورا و ...)، شرکت در مراسم روضه یا عزاداری و شرکت در مراسم شب‌های احیاء در ماه رمضان. درنهایت، شاخص مرکب دین‌داری نیز از ترکیب وزنی چهار مؤلفه اعتقادات دینی، احساسات دینی، عبادات فردی و عبادات جمعی بر اساس تکنیک «تحلیل مؤلفه‌های اصلی»^۱ در تحلیل عاملی ساخته شد.

جامعه‌پذیری توسط چندین سنجه در خصوص زمینه خانوادگی و بافت گروه عضویت پاسخگویان موردسنجش قرار گرفت. این عملیاتی‌سازی مبتنی بر دو مفروضه بود. اول، این که اگر زمینه خانوادگی فرد، «مذهبی» باشد می‌توان انتظار داشت که وی در دوره شکل‌گیری شخصیت پایه‌اش در معرض جامعه‌پذیری مذهبی بوده است. دوم، بافت مذهبی گروه عضویت نیز موجب می‌شود تا فرد در حین ارتباطاتش با اعضای گروه در معرض ارزش‌ها و هنجارهای مذهبی قرار گیرد و برای هم‌نوایی با ارزش‌های مذهبی تحت فشار گروهی قرار گیرد. در مطالعه حاضر، زمینه خانوادگی با چندین متغیر موردسنجش قرار گرفت. ابتدا از پاسخگویان خواسته شد تا میزان مذهبی بودن مادر و پدر خویش را در یک مقیاس صفر تا بیست مشخص کنند. جمع این دو، به‌عنوان متغیر اول این سنجه در نظر گرفته شد. سپس، ارزیابی پاسخگویان از میزان تقید هر یک از والدینشان به اعمال مذهبی مهم (نمازخواندن، روزه گرفتن، مسجد رفتن، نماز جمعه رفتن و شرکت در مراسم روضه و هیئت مذهبی) مورد پرسش قرار گرفت.^۲ جمع این ده معرف (پنج عمل مذهبی برای

1. Principal Component Analysis

۲. برخی جامعه‌شناسان نیز از همین شاخص برای سنجش «جو مذهبی خانوادگی» (فیچتر ۱۹۶۹: ۱۷۲) یا «جامعه‌پذیری مذهبی خانوادگی» (روف و هوگ ۱۹۸۰: ۴۰۹، کورن‌وال ۱۹۸۹: ۵۸۲، استولز ۲۰۰۹: ۳۶۱) استفاده نموده‌اند.

مادر و پدر) به‌عنوان متغیر دوم در نظر گرفته شد. در گام بعدی، از نتیجه گوی‌های استفاده شد که از پاسخگویان پرسیده بود: کدامیک از والدین‌شان بیشتر تأکید داشته‌اند که وی نماز بخواند؟ پاسخ‌ها عبارت بودند از مادر، پدر، هر دو و هیچکدام. البته، از آنجا که این متغیر، متغیری مقوله‌ای بود به یک بردار دوشقی یا متغیر تصنعی تبدیل گردید به نحوی که سه گزینه اول که نشانه تلاش والدین در اجتماعی کردن مذهبی فرزندشان بوده است، گد یک و گزینه آخر، گد صفر گرفت. برای اندازه‌گیری بافت مذهبی گروه عضویت فرد از معرف نسبت دوستان کاملاً مذهبی به کل دوستان صمیمی (۵ نفر) وی استفاده گردید. در نهایت، چون معرف‌های یک شاخص ترکیبی معمولاً نقش یا وزن یکسانی در سنجش مفهوم مورد نظر ندارند، سازه جامعه‌پذیری مذهبی از ترکیب وزنی سنجه‌های مذکور بر اساس تکنیک تحلیل مؤلفه‌های اصلی در تحلیل عاملی پس از استاندارد کردن نمره‌ها ساخته شد.

اگر مفهوم «پایگاه اقتصادی-اجتماعی» به‌طور کلی دلالت بر وضعیت یا جایگاه فرد در ساختار کلی نابرابری اجتماعی (توزیع مزایا و مضایق اجتماعی) در جوامع داشته باشد؛ طبق رویه معمول در مطالعات جامعه‌شناختی این مفهوم بر اساس سه معرف شغل (منزلت شغلی)، تحصیلات (سال‌های تحصیلی) و درآمد سرانه خانوار در ماه (یعنی، درآمد ماهیانه تقسیم بر تعداد اعضای خانواده) موردسنجش قرار گرفت. شاخص نهایی یا سنجه پایگاه اقتصادی-اجتماعی از ترکیب وزنی معرف‌های مذکور بر اساس تکنیک تحلیل مؤلفه‌های اصلی در تحلیل عاملی پس از استاندارد کردن نمره‌ها ساخته شد.

در خصوص عملیاتی‌سازی مفهوم ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی باید اذعان نمود که داده‌های ملی موجود در ایران متأسفانه به ما اجازه نمی‌دهند تا ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی را به‌طور مستقیم مورد سنجش قرار دهیم. با مجموعه داده‌های ملی موجود در ایران فقط می‌توانیم به‌طور غیرمستقیم به سنجش این مفهوم بپردازیم. از آنجا که مضمون اصلی «نظریه ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی» قائم به این معناست که بی‌دینی متضمن ریسک یا خطر از دست دادن پاداش‌های بالقوه ماوراطبیعی و

دریافت مجازات‌های ابدی در سرای دیگر است، روث و کرول (۲۰۰۷) و همچنین، فریس و مونتگومری (۲۰۰۷) استدلال نمودند که بی‌دینی و نادیده گرفتن آموزه‌های دین فقط در صورتی امری مخاطره‌آمیز محسوب می‌شود که فرد باور داشته باشد که عواقب منفی همچون مجازات‌های الهی پس از مرگ وجود دارد. اگر فردی به زندگی پس از مرگ اعتقاد نداشته باشد، پیوند دادن متغیر ریسک‌پذیری با دین‌داری منتفی به نظر می‌رسد. از این رو، روث و کرول (۲۰۰۷) و فریس و مونتگومری (۲۰۰۷) از «اعتقاد به زندگی پس از مرگ» و/یا «اعتقاد به بهشت و جهنم» به عنوان معرف غیرمستقیم برای سنجش ریسک‌پذیری استفاده نمودند. در مطالعه حاضر نیز برای تهیه سنجۀ ریسک‌پذیری/ریسک‌گزیزی ابتدا دو گویۀ «اعتقاد به بهشت و جهنم» و «اعتقاد به ثواب و عقاب در قیامت» مطرح‌نظر قرار گرفت. در گام بعدی، داده‌های مربوط به رفتارهایی همچون قماربازی، نوشیدن مشروبات الکلی و رباخواری مدنظر قرار گرفت که در شریعت اسلامی واجد ممنوعیت‌های هنجاری بوده و بر مجازات‌های الهی‌شان در جهان پس از مرگ تأکید شده است.^۱ در نهایت، سنجۀ شاخص غیرمستقیم ریسک‌گزیزی از ترکیب وزنی داده‌های مربوط به گویه‌های اعتقاد به بهشت و جهنم، اعتقاد به ثواب و عقاب در قیامت و نگرش به رفتارهای قماربازی، نوشیدن مشروبات الکلی و رباخواری که در مجموعه داده‌های «پیمایش ملی تدین اسلامی ایرانیان» (Taleban, 2014) موجود بود و بر اساس تکنیک تحلیل مؤلفه‌های اصلی در تحلیل عاملی پس از استاندارد کردن نمره‌ها ساخته شد.

۱. البته، تذکر این نکته حائز اهمیت است که در کشورهای سکولار یا لائیک غربی، بی‌دینی و نادیده گرفتن آموزه‌های دین به نظر می‌رسد که فقط می‌تواند عواقب منفی اخروی برای افراد داشته باشد؛ ولی در ایران به دلیل ادغام دو نهاد دین و دولت و ارتقای جایگاه دین (احکام شرعی) به عنوان یکی از منابع اصلی تدوین قوانین کشوری، رفتارهای خلاف شرعی مانند قماربازی، شرب خمر و رباخواری جدا از عقوبت‌های اخروی، «جرم» نیز تلقی می‌شود و طبق قانون برای آنها مجازات‌های دنیوی در محاکم دادگستری نیز در نظر گرفته شده است.

یافته‌ها

از آنجا که مفاد چهار فرضیه اول دلالت بر تفاوت واقعی بین دو گروه مستقل از حیث دین‌داری داشته است، قاعده «تناسب تکنیک تحلیلی با نوع رابطه مندرج در مفاد فرضیه» اقتضاء نمود که برای واریس تجربی فرضیات مزبور از تکنیک آماری «آزمون تی نمونه‌های مستقل»^۱ استفاده شود. البته، قبل از ارائه نتایج حاصل از این آزمون لازم است متذکر شویم که برای سهولت بیشتر در تفسیر نتایج و همچنین مقایسه‌پذیر نمودن سازه‌های تحقیق، نمرات به دست آمده برای هر یک از ابعاد دین‌داری و همچنین شاخص دین‌داری کل را بر اساس فرمولی (De Vaus, 1997: 267) به گونه‌ای جرح و تعدیل کردیم که در دامنه‌ای بین صفر (کمینه) تا ۲۰ (بیشینه) قرار گیرند. این تعدیل نمرات، به‌ویژه برای قابل فهم‌تر نمودن مقایسه نتایج تحقیق حائز اهمیت بسزایی است. حال، به برآوردهای آماری حاصل از آزمون تی برای آزمون تجربی چهار فرضیه اول تحقیق که معطوف به نظریه جایگاه ساختاری در تبیین دین‌داری بیشتر زنان نسبت به مردان بوده است، می‌پردازیم.

جدول ۴. آزمون تجربی نظریه جایگاه ساختاری

Table 4. Experimental test of structural position theory

دین‌داری کل	عبادات جمعی	عبادات فردی	عواطف مذهبی	اعتقادات مذهبی	
15.39	11.22	13.12	15.04	19.82	زنان (۲۴۴۰ نفر)
14.81	10.89	11.95	14.29	19.58	مردان (۲۴۹۱ نفر)
0.58	0.33	1.17	0.75	0.24	میزان تفاوت
8.94	2.78	10.42	8.19	4.31	آزمون T
0.000	0.005	0.000	0.000	0.000	Sig
15.35	11.02	13.06	15.14	19.77	زنان شاغل (۲۳۴ نفر)
15.40	11.24	13.12	15.03	19.82	زنان خانه‌دار (۲۱۹۶ نفر)
0.05-	0.22-	0.07-	0.11	0.05-	میزان تفاوت
0.32-	0.85-	0.26-	0.52	0.59-	آزمون T

1. Independent-Samples T test

اعتقادات مذهبی	عواطف مذهبی	عبادات فردی	عبادات جمعی	دین‌داری کل	
0.62	0.60	0.79	0.40	0.75	Sig
19.77	15.14	13.06	11.02	15.35	زنان شاغل (۲۳۴ نفر)
19.64	14.52	12.11	10.82	14.81	مردان شاغل (۱۵۳۵ نفر)
0.13	0.62	0.95	0.20	0.44	میزان تفاوت
1.04	2.82	3.54	0.76	2.86	آزمون T
0.29	0.005	0.000	0.45	0.004	Sig
19.89	15.16	13.35	11.32	15.52	زنان فرزندپرور (۱۵۱۸ نفر)
19.71	14.84	12.73	11.05	15.19	سایر زنان (۹۲۲ نفر)
0.18	0.32	0.62	0.27	0.33	میزان تفاوت
3.21	2.51	4.26	1.60	4.04	آزمون T
0.001	0.009	0.000	0.11	0.000	Sig

البته، لازم به ذکر است که بخش اول یافته‌های منعکس شده در جدول شماره ۴ به ارزیابی یا واریس تجربی مفروضه اصلی و زیربنایی کلیه تبیین‌های مطرح شده می‌پردازد مبنی بر آن که زنان دین‌دارتر از مردان‌اند. آزمون این فرض از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌باشد؛ چون اگر در میان جمعیت ایرانیان مسلمان مورد تأیید قرار نگیرد، کلیه نظریه‌های ارائه شده در جامعه‌شناسی و روانشناسی دین برای تبیین شکاف جنسیتی در دین‌داری جنبه سالبه به انتفاء موضوع پیدا خواهند نمود و منتفی‌اند. مع‌الوصف، نتایج حاصل از آزمون تی نشان دادند که زنان ایرانی در تمامی مقیاس‌های دین‌داری به‌طور کاملاً معناداری دین‌دارتر از مردان ایرانی بوده‌اند. کمترین و بیشترین میزان تفاوت دین‌داری زنان و مردان به ترتیب مربوط به بُعد اعتقادات دینی (۰,۲۴) و عبادات فردی (۱,۱۷) بوده است. تفاوت مشاهده شده دین‌داری کل زنان و مردان ایرانی نیز حدود نیم واحد (۰,۵۸) در مقیاس ۲۰ واحدی بوده که اگرچه مقداری قابل ملاحظه نمی‌باشد، ولی از لحاظ آماری کاملاً معنادار بوده است ($p < 0/000$).

در مقام آزمون تجربی نظریه جایگاه ساختاری چنان که پیش‌ازین گفته شد، پیش‌بینی

تجربی این نظریه آن بود که مشارکت زنان در نیروی کار یا شاغل شدنشان موجب می‌گردد تا دین‌داری‌شان کمتر از زنان خانه‌دار شده و به دین‌داری مردان نزدیک گردد. با وجود این، شواهد تجربی مندرج منعکس شده در جدول ۴ حکایت از آن دارند که اولاً، تفاوت دین‌داری زنان شاغل و خانه‌دار در تمامی مقیاس‌های دین‌داری به قدری ناچیز بوده که نتوانسته حدنصاب آماری لازم برای اعتماد بدان‌ها ($p \geq 0/05$) را به دست بیاورند. این بدان معناست که در میان جمعیت ایرانیان مسلمان، دین‌داری زنان شاغل تفاوتی با زنان غیرشاغل یا خانه‌دار نداشته است که کاملاً مغایر با پیش‌بینی تجربی رویکرد نظری جایگاه ساختاری بوده و برای آن دلالت ابطالی داشته است. ثانیاً، دین‌داری زنان شاغل فقط در دو خرده‌مقیاس دین‌داری یعنی «اعتقادات مذهبی» و «عبادات جمعی» شبیه به مردان بوده است؛ ولی در شاخص اصلی «دین‌داری کل» و دو خرده‌مقیاس دیگر دین‌داری یعنی «عواطف مذهبی» و «عبادات فردی»؛ زنان شاغل به‌طور معناداری دین‌دارتر از مردان شاغل بوده‌اند. اگر شاخص مرکب دین‌داری را به دلیل چندوجهی بودنش برای آزمون فرضیات تحقیق مناسب‌تر بدانیم، باید نتیجه بگیریم که یافته‌های اخیر نیز مغایر با پیش‌بینی تجربی نظریه جایگاه ساختاری بوده و برای آن دلالت ابطالی داشته است. آخرین فرضیه منبعث از نظریه جایگاه ساختاری این بود که فرزندپروری ارتباط مثبتی با دین‌داری زنان دارد. یافته‌های مندرج در بخش پایانی جدول ۴ دلالت بر تأیید تجربی این فرضیه در میان جمعیت زنان مسلمان ایرانی دارد، چراکه به‌جز در خرده‌مقیاس «عبادات جمعی»، دین‌داری زنانی که فرزند در منزل داشته به قدری بیشتر از هم‌تایان بدون فرزندشان بوده که این تفاوت‌ها در دین‌داری از لحاظ آماری کاملاً معنادار شده است ($p \geq 0/009$).

در گام بعدی و برای ارزیابی تجربی فرضیات منبعث از رویکردهای نظری محرومیت، جامعه‌پذیری و ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی از مدل آماری «رگرسیون چندگانه» استفاده گردید. در این بخش، به دلیل محدودیت‌های مربوط به حجم مقاله، فقط شاخص مرکب دین‌داری که ساحت‌های مختلف این مفهوم ذوابعاد را پوشش می‌دهد، مدنظر قرار گرفته است. نتایج حاصل از اجرای تحلیل رگرسیون در پنج مدل جداگانه برای

آزمون بقیه فرضیات تحقیق در جدول شماره ۵ منعکس شده است.

جدول ۵. ضرایب استاندارد رگرسیون دین‌داری بر متغیرهای مستقل منبعث از تبیین‌های نظری

(n = ۴۹۳۷)

Table 5. Standard coefficients of religiosity regression on variables independent of theoretical explanations(n-4937)

متغیرها	مدل اول	مدل دوم	مدل سوم	مدل چهارم	مدل پنجم
جنسیت	Beta=0.13 Sig= 0.000	Beta= 0.12 Sig= 0.000	Beta=0.11 Sig= 0.000	Beta=0.08 Sig= 0.000	Beta=0.08 Sig= 0.000
پایگاه اقتصادی اجتماعی	-	Beta=-0.09 Sig= 0.000	-	-	Beta=0.007 Sig= 0.52
جامعه‌پذیری مذهبی	-	-	Beta=0.47 Sig= 0.000	-	Beta=0.33 Sig= 0.000
ریسک‌گریزی	-	-	-	Beta=0.55 Sig= 0.000	Beta=0.44 Sig= 0.000
همبستگی چندگانه	0.13	0.16	0.49	0.56	0.64
R ²	0.02	0.02	0.24	0.31	0.41
R ² تغییر یافته	-	0.008	0.22	0.30	0.40
Sig	0.000	0.000	0.000	0.000	0.000

البته، قبل از بررسی یافته‌های مندرج در جدول شماره ۵ و برای قابل فهم‌تر نمودن تفسیر نتایج، ضروری است توضیحی در خصوص دو نکته اساسی ارائه گردد. اول، از آنجاکه در بُردار یا متغیر تصنعی «جنسیت» مردان کُد صفر و زنان کُد یک داشته‌اند، مقادیر مثبت ضرایب رگرسیون جنسیت بر دین‌داری مبین آن است که زنان دین‌دارتر از مردان‌اند. بدیهی است که مقادیر منفی ضرایب رگرسیون نیز حکایت از دین‌داری بیشتر مردان نسبت به زنان دارد. نکته مهم دوم اختصاص به معیار تصمیم‌گیری در خصوص تأیید و رد فرضیات مربوطه دارد. با اندکی تأمل روشن خواهد شد که هر یک از فرضیات تحقیق تأیید خواهند شد اگر با اضافه شدن متغیر مستقل نظری، مقدار ضریب رگرسیون جنسیت بر دین‌داری از مقدار اولیه‌اش کاهش یابد و/یا از لحاظ آماری غیرمعنادار گردد. این کاهش مقدار تأثیر یا محو ارتباط، بدان معنی است که آن متغیر سهم معناداری در میزان تفاوت

دین‌داری زنان با مردان داشته است. در مقابل، فرضیه تحقیق رد می‌گردد اگر با اضافه شدن متغیر مستقل نظری، مقدار ضریب رگرسیون جنسیت بر دین‌داری تفاوتی با مقدار اولیه‌اش نکند یا بجای کاهش، افزایش یابد. مبتنی بر همین معیار تصمیم‌گیری در آزمون فرضیات و بر اساس نتایج منعکس‌شده در جدول فوق‌الذکر مبنی بر کاهش مقدار ضریب استاندارد رگرسیون (بتای) جنسیت بر دین‌داری از مقدار اولیه‌اش در همه مدل‌ها باید تصدیق نمود که هر سه فرضیه استنتاجی از تئوری‌های محرومیت، جامعه‌پذیری و ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی مورد تأیید تجربی قرار گرفته‌اند.

همچنین، یافته‌ها نشان می‌دهند که از میان سه سازه نظری مندرج در فرضیات مزبور این ریسک‌گریزی بود که بیشترین سهم معنادار را در میزان تفاوت دین‌داری زنان با مردان به خود اختصاص داده است؛ چون ضریب استاندارد رگرسیون جنسیت بر دین‌داری را از ۰,۱۳ به ۰,۰۸ تقلیل داده است. کمترین میزان نیز مربوط به پایگاه اقتصادی-اجتماعی بود که ضریب مزبور را فقط به میزان یک‌صدم (از ۰,۱۳ به ۰,۱۲) کاهش داده است. در ثانی، جهت روابط میان سازه‌های نظری با دین‌داری نیز دقیقاً در راستای پیش‌بینی تجربی تئوری‌های تحقیق بوده است: پایگاه اقتصادی-اجتماعی ارتباطی منفی و ریسک‌گریزی و جامعه‌پذیری مذهبی ارتباط مثبتی با دین‌داری داشته‌اند. در حقیقت، نتایج به‌دست‌آمده همان‌هایی است که سه فرضیه آخر این تحقیق آن‌ها را پیش‌بینی کرده بود و واقعیات تجربی، صحت نسبی رویکردهای محرومیت، جامعه‌پذیری و ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی در تبیین شکاف جنسیتی در دین‌داری ایرانیان مسلمان را تأیید نموده است.

بحث و نتیجه‌گیری

چنان‌که گفته شد، مطالعات نظرسنجی و تحقیقات پیمایشی از دهه ۱۹۳۰ میلادی به بعد به‌طور مکرر و ثابت نشان می‌دادند که زنان نسبت به مردان از دین‌داری بالاتری برخوردارند؛ ولی دانشگاهیان همانند مردم عادی این شکاف جنسیتی در دین‌داری را امری طبیعی و بی‌نیاز از تبیین علمی در نظر می‌گرفتند. از نیمه دهه ۱۹۸۰ میلادی بود که تلاش جهت یافتن تبیینی برای این پدیده توسط دانشگاهیان آغاز گردید. نزدیک به پنج دهه

تحقیق که منجر به مقدار معتناهی از داده‌ها گردید، عمدتاً بر ناکافی بودن هر یک از تبیین‌های موجود دلالت داشت و هنوز هیچ اتفاق نظری در برتری یا مرجح بودن یک تبیین خاص نسبت به تبیین‌های دیگر در میان دانش‌پژوهان این حوزه مطالعاتی در جامعه‌شناسی دین به چشم نمی‌خورد. از این رو، در مقاله حاضر تلاش گردید نظریه‌های برجسته جامعه‌شناسانی که تلاش نموده‌اند تا شکاف جنسیتی در دین‌داری را تبیین کنند، تشریح و آزمون گردند. بدین منظور، ابتدا در سطح نظری با مروری تحلیلی بر تبیین‌های نظری مربوط به شکاف جنسیتی مذهبی در ادبیات جامعه‌شناسی، استدلال‌های اصلی تئوری‌های جایگاه ساختاری، محرومیت، جامعه‌پذیری مذهبی و ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی در قالب فرضیات تحقیق استخراج و فرموله شدند. سپس، در سطح تجربی تلاش گردید تا با مقابله این فرضیات با داده‌های حاصل از جمعیت ملی مسلمانان ایرانی میزان انطباق و تناظر پیش‌بینی‌های نظری مزبور با داده‌ها و شواهد تجربی مورد ارزیابی و داوری قرار گیرد. نتایج این تحقیق نشان داد که شکاف جنسیتی در دین‌داری مسلمانان ایرانی به‌طور کلی بسیار پایین است؛ تا جایی که زن یا مرد بودن تنها ۲ درصد از واریانس دین‌داری مسلمانان ایرانی را توضیح می‌داد که البته، معناداری آماری خود را در همه مدل‌های تبیینی حفظ نمود. در همین راستا، شاید بتوان مهم‌ترین یافته این تحقیق را ابطال تجربی فرضیات تئوری جایگاه ساختاری دانست مبنی بر آن که مشارکت زنان در نیروی کار موجب می‌گردد تا دین‌داری‌شان کمتر از زنان خانه‌دار شده و به دین‌داری مردان نزدیک گردد. در تحقیق حاضر، یافته‌های مربوط به جمعیت مسلمانان ایرانی عمدتاً دلالت ابطالی برای فرضیات مذکور داشت. نکته جالب توجه این که نتایج تحقیقات بین‌المللی مرکز پژوهشی پیو^۱ در میان ۸۱ کشور مختلف جهان نیز هماهنگ با تحقیق حاضر بوده است. در جمع‌بندی این تحقیق بین‌کشوری آمده است که در بسیاری از کشورهای دارای اکثریت مسلمان که در آن شکاف جنسیتی پایینی در تعهدات مذهبی وجود دارد، عامل مشارکت زنان در نیروی کار عامل چندان مؤثری در این خصوص نیست (Hackett, 2016: 61). در مقابل،

1. Pew Research Center

فرضیات منبعث از تئوری‌های جامعه‌پذیری و ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی موردحمایت تجربی قوی قرار گرفتند، بالأخص نظریه جدید ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی که توانست بیشترین سهم در تبیین تجربی شکاف جنسیتی در دین‌داری مسلمانان ایرانی را از آن خود سازد (ضریب تعیین ۲ درصدی جنسیت در تبیین دین‌داری را به ۳۱ درصد افزایش داده است و شکاف جنسیتی در دین‌داری را نیز به میزان ۵ صدم کاهش دهد). البته، از آنجا که در تحقیق حاضر، همانند اکثر تحقیقات پیشین در این حوزه مطالعاتی، نظریه ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی به‌طور غیرمستقیم آزمون شده است، نمی‌توان به‌طور قطع گفت که در تبیین شکاف جنسیتی در دین‌داری مسلمانان ایرانی بیشترین نقش از آن متغیر مرکب ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی بوده است. برای نتیجه‌گیری مطمئن‌تر در این خصوص، نیازمند معرف‌های مستقیم برای سنجش ریسک‌پذیری/ریسک‌گریزی در تحقیقات آتی هستیم.

ORCID

Mohammadreza Taleban

 <http://orcid.org/0000-0003-0909-3867>

References

- Argyle, Michael (1959) *Religious behavior*. Glencoe, IL: Free Press.
- Asadi, Ali et al(1974), *Cultural Tendencies and Social Attitudes in Iran, published by Research Institute of Communication Sciences and Development of Iran*
- Becker Penny Edgell and Heather Hofmeister (2001) Work, family, and religious involvement for men and women, *Journal for the Scientific Study of Religion*, 40 (4) 707-722.
- Beit-Hallahmi, Benjamin & Micheal Argyle (1997) *The Psychology of Religious Behavior*, London, Routledge.
- Beit-Hallahmi, Benjamin and Michael Argyle (1997) *The psychology of religious behavior, belief and experience*. New York: Routledge.
- Bibby, Reginald and Merlin Brinkerhoff (1974) Sources of Religious Involvement, *Review of Religious Research*, 15: 71-79.
- Collett, Jessica and Omar Lizardo (2009) A power control theory of gender and religiosity, *Journal of Scientific Study of Religion*, 48 (2) 213–231.
- Cornwall, Marie (1989) The Determinants of Religious Behavior: A Theoretical Model and Empirical Test, *Social Forces*, 68 (2) 572-592.
- Cornwall, Marie (2009) Reifying Sex Difference isn't the Answer: Gendering Processes, Risk and Religiosity, *Journal for the Scientific Study of Religion*, 48: 252–55.
- Davidson, James (1977) Socioeconomic Status and Ten Dimensions of Religious Commitment, *Sociology and Social Research*, 61: 462-85.
- De Vaus, D.A. (2014), *Navigation in Social Research*, Translated by Houshang Naibi, Ney Publishing
- De Vaus, David (1984) Workforce participation and sex differences in church attendance, *Review of Religious Research*, 25: 247–58.
- De Vaus, David, and Ian McAllister (1987) Gender differences in religion: A test of the structural location theory, *American Sociological Review*, 52 (4) 472–481.
- Devine, Paula (2013) Men, women, and religiosity in Northern Ireland: Testing the theories, *Journal of Contemporary Religion*, 28 (3) 473–488.
- Dittes, James (1971) Some Parallels in the Career of Church-sect and Extrinsic- intrinsic, *Journal for the Scientific Study of Religion*, 10: 375 – 383.
- Edgell, Penny, Jacqui Frost, and Evan Stewart (2017) From existential to social understandings of risk: Examining gender differences in nonreligion, *Social Currents*, 4 (6) 556–74.
- Fichter, Joseph (1969) Sociological Measurement of Religiosity, *Review of Religious Research*, 10: 169-77.

- Finke, Roger and Rodney Stark (1992) *The Churching of America, 1776-1990*. Rutgers University Press.
- Francis, Leslie (1997) The psychology of gender differences in religion: A review of empirical research, *Religion*, 27 (1) 81–96.
- Freese, Jeremy, and James Montgomery (2007) The devil made her do it? Evaluating risk preference as an explanation of sex differences in religiousness, In *Advances in group processes: The social psychology of gender*, ed. Shelley Correll, pp: 187–230. Oxford: Elsevier.
- Furseth, Inger and Pal Repstad (2006) *An Introduction to the Sociology of Religion*, Ashgate Publishing Company.
- Glock, Charles, Benjamin Ringer, and Earl Babbie (1967) *To Comfort and to Challenge*, Berkeley: University of California Press.
- Hackett, Conrad (2016) *The Religious Gender Gap around the World*, Washington, DC: Pew Research Center.
- Hoffmann, John (2019) Risk preference theory and gender differences in religiousness: A replication and extension. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 58 (1) 210–30.
- Iannaccone, Laurence (1990) Religious practice: A human capital approach, *Journal for the Scientific Study of Religion*, 29: 297–314.
- Li, Yi; Robert Woodberry; Hexuan Liu, Guang Guo (2020) Why are Women More Religious than Men? Do Risk Preferences and Genetic Risk Predispositions Explain the Gender Gap?, *Journal for the Scientific Study of Religion*, 59 (2) 289-310.
- Martin, David (1967) *A sociology of English religion*, London: SCM Press.
- Miller, Alan and Rodney Stark (2002) Gender and religiousness: Can socialization explanations be saved?, *American Journal of Sociology*, 107 (6) 2020–1423
- Miller, Alan, and John Hoffmann (1995) Risk and religion: An explanation of gender differences in religiosity. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 34 (1) 63–75.
- Mohseni, M(1375). *A study of social and cultural knowledge, attitudes and behaviors in Tehran*, Deputy Minister of Research and Education of the Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Morrisch, I(1994). *An introduction to the Sociology of Education*, Translated by Gholam Ali Sarmad, Published by University publishing center.
- Norris, Pippa & Ronald Inglehart (2004) *Sacred and Secular: Religion and Politics Worldwide*, Cambridge University Press, New York.
- Norris, Pippa & Ronald Inglehart (2011) *Sacred and Secular: Religion and Politics Worldwide*, 2nd Edition, Cambridge University Press, New York.
- Norris, Pippa and Ronald Inglehart (2008) Existential security and the gender gap in religious values. (Draft chapter for the SSRC

- conference on religion and international affairs, New York, February 15–16, 2008 and the edited volume by Timothy Shah, Alfred Stepan, and Monica Toft).
- Roof, Wade Clark and Dean R. Hoge (1980) Church Involvement in America: Social Factors Affecting Membership and Participation, *Review of Religious Research*, 21: 405-426.
- Roth, Louise Marie and Jeffrey Kroll (2007) Risky business: Assessing risk preference explanations for gender differences in religiosity, *American Sociological Review*, 72 (2) 205–220.
- Serajzadeh, H. (2004). *Challenges of Religion and Modernity*. Published by New Design.
- Stark, Rodney & William Sims Bainbridge (1985) *The Future of Religion: Secularization, Revival and Cult Formation*. Berkeley: University of California Press.
- Stark, Rodney & William Sims Bainbridge (1997) *Religion, deviance, and social control*. New York: Routledge.
- Stark, Rodney (1992) *Doing sociology*. Belmont, CA: Wadsworth.
- Stark, Rodney (2002) Physiology and faith: Addressing the “Universal” gender difference in religious, *Journal for the Scientific of Religion*, 41 (3) 495–507.
- Stark, Rodney (2003) Upper Class Asceticism: Social origins of ascetic movements and medieval saints, *Review of Religious Research*, 45: 5–19
- Stark, Rodney and Charles Glock (1968) *American Piety: The Nature of Religious Commitment*, Berkely: University of California Press.
- Stolz, Jorg (2009) Explaining Religiosity: Towards A Unified Theoretical Model, *The British Journal of Sociology*, 60 (2) 345-376.
- Taleban, M. (2005). *Measuring religiosity and evaluating its measurement model*, *Theoretical Foundations of Religious Scales publishing*, Research Institute of Hawzeh and University, P523-546
- Taleban, M. (2013). *Experimental Theology*, Published by Imam Khomeini Research Institute and the Islamic Revolution, Vice Chancellor for Research
- Taleban, M. (2014). *National Survey for Assessment of Religiousness of the Iranians*. The Iranian Students Polling Agency (ISPA)
- Thompson, Edward (1991) Beneath the status characteristic: Gender variations in religiousness, *Journal for the Scientific Study of Religion*, 30 (4) 381–394.
- Trzebiatowska, Marta, and Steve Bruce (2012) *Why are women more religious than men?*, Oxford: Oxford University Press.
- Voas, David, Siobhan McAndrew, and Ingrid Storm (2013) Modernization and the gender gap of religiosity: Evidence from cross-national

- European surveys, *Kolner Zeitschrift für Soziologie & Sozialpsychologie*, 65 (1) 259–283.
- Walter, Tony (1990) Why are Most Churchgoers Women? A Literature Review, *Vox Evangelica*, 20: 73–90.
- Walter, Tony, and Grace Davie (1998) The Religiosity of Women in the Modern West, *The British Journal of Sociology*, 49: 640–60.
- Yinger, Milton (1970) *The Scientific Study of Religion*. New York: Macmillan.

استناد به این مقاله: طالبان، محمدرضا. (۱۴۰۰). چرا زنان دین‌دارتر از مردان‌اند؟ پژوهشی در میان ایرانیان مسلمان، فصلنامه علوم اجتماعی، ۲۸(۹۳)، ۱۲۹–۱۶۳.

DOI: 10.22054/QJSS.2021.59320.2359



Social sciences is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License...

